

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۹) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱۰)»

آیا نبأ و خبر کسانی را که قبل از شما بودند؛ یعنی قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از ایشان بودند، به شما نرسید؟! این اقوامی که «لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ»؛ کسی از حال و روز این‌ها به تفصیل خبر ندارد که چه اتفاقی بر سر این‌ها افتاد، یا این که چه جور این‌ها داشتند زندگی می‌کردند.

فرایند دعوت رسولان و شیوه‌های مقابله

«جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» از این به بعد ماجرای ارسال رسل را به صورت مرحله‌بندی می‌گوید: این که رسل می‌آیند و چه مراحل را طی می‌کنند، در این آیات بازگو می‌شود و این که جلوی دعوتشان چه کسانی می‌ایستند؟ چه جوری می‌ایستند؟ و چه حرف‌هایی رد و بدل می‌شود؟ تا این که برسیم به صفحه‌ی بعد آیات ۱۲ و ۱۳. تا آیه ۱۲ و ۱۳ بحث گفتمان آن‌هاست و از آیه ۱۲ و ۱۳ بحث جنگ و گریزشان شروع می‌شود؛ یعنی ابتدا مشخص است که وقتی رسل می‌آیند، یک حرفی دارند و شروع می‌کنند حرفی را می‌زنند. (که این‌ها را به تفصیل از قرآن جدا می‌کنیم و می‌گوییم) اول یک حرفی دارند و می‌آیند حرفشان را می‌زنند. بعد این حرف با شبهاتی مواجه می‌شود و بعد از این که بحث از مرحله‌ی حرف به در رفت، تبدیل به داستان مقابل هم قرار گرفتن و زد و خورد و «حالا ما صبر می‌کنیم» و «پدرتان را در می‌آوریم» و «دیگر عذاب می‌آید» می‌شود.

فعلا در مرحله‌ی ماجرای از رسل هستیم که حرف خاصی دارند. رسل این‌گونه می‌آیند: «جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»؛ رسل را با بیناتشان به سمت اقوامشان آمدند. رسل یکسری حرف‌های بیتن و روشن داشتند. این که رسل با بینات آمدند، هنوز به بحث معجزه نرسیده و این «فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» مال بعداً است. با

یکسری حرف‌های کاملا روشن و واضح که فطرت می‌پسندد آمده‌اند که حرفشان را بزنند، منتها مرحله‌ای که طی شد این بود که «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ»؛ آن‌ها دست آن‌ها را به دهانشان زد کردند. در این بخش آیه این که این ضمائر «هم» را به چه برگردانیم معانی مختلفی [برداشت] می‌شود، ولی یک روح کلی در معنا باقی می‌ماند.

یعنی چه که دستشان را به طرف دهانشان بردند؟

آیا دستشان را بردند به دهن خودشان؟ که یعنی ساکت!

آیا دستشان را بردند به دهن رسل؟ این هم یعنی ساکت!

آیا دست رسل را گرفتند و زدند به دهن رسل؟ یعنی با امکانات خودشان، خودشان را ساکت کردند.

آیا دست رسل را گرفتند و زدند به دهن خودشان؟ این امکان که مستحیل است و معنا ندارد

به هر حال ضمائر را به هر جا که برگردانیم این حرف یک روح کلی دارد؛ رسل در فضای گفتمان قبل از این که بتوانند حرف بزنند، باید تریبون طرف مقابل تعطیل بشود. اگر تریبون طرف مقابل را تعطیل نکنند، نمی‌توانند حرف بزنند، پس «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ»؛ یعنی اول شما حرف نزنید! اول شما ساکت تا ما حرف بزنیم. وقتی قرآن و کتب و رسل با بینات می‌آیند، اول تریبون طرف مقابل را تعطیل می‌کنند تا بتوانند حرف بزنند «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا»؛ اول شما ساکت و بعد ما شروع به حرف زدن می‌کنیم. و این جدی است و این را شما در تاریخ رسل و ارسال کتب می‌بینید. حال شواهد این بخش آیه «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا» را در قرآن ببینیم تا معلوم شود که این در مقام گفتمان اولیه است - نه در مقام جنگ‌های بعدی - چه طرفندهایی وجود داشته!

معنای عرضه به قرآن

(سؤال) ج: این جزء احتمالات بعد است، البته باید به سیاق بخورد. آیا یعنی تعجب کردند و گفتند؟ یعنی چه که تعجب کردند؟! کل محتوای قرآن دارد به ما نشان می‌دهد که اول دارند طرف را خلع سلاح می‌کنند. در مقام احتمالات می‌توانید وجوه مختلف را بگیرید و اشکالی هم ندارد، منتهای مراتب باید احتمالات و روایات را به قرآن عرضه بکنید، اما به چه چیز قرآن؟ به روح قرآن! یعنی آن پیام کلی که از قرآن اصطیاد

می‌شود و پیدا کردن آن روح کلی هم به تک آیه تک آیه نیست. و این‌گونه بعضی از احتمالات تقویت می‌شود و بعضی احتمالات تضعیف می‌شود. درباره آیه «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا» حدود ۷ احتمال وجود دارد و یکی هم همین است که از تعجب دست به دهندشان بردند^۱، ولی وقتی این احتمال را به کل محتوای قرآن بزنید، تضعیف می‌شود.

در سوره ذاریات آیه ۳۹ از آیه ۲۴ رهگیری می‌شود: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثٌ ضَيْفٍ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ»؛ آیا نیامد حدیث مهمانان ابراهیم که مکرمین بودند. چون فرشته بودند جزء مکرمین بودند. «إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ»؛ هنگامی که وارد شدند به ابراهیم سلام کردند و ابراهیم جواب داد و نمی‌شناخت که این‌ها چه کسانی هستند. «فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ» عبارات خیلی جالب و لطیف است، «رَاغٌ» یعنی نرم نرم و قایمکی راه رفتن. نگفت: خانم! یک گوساله بردار بیاور! می‌گوید: بدون این که به مهمان‌ها بگوید ما داریم غذایی تدارک می‌بینیم، نرم نرم رفت که یک گوساله چاق و فربه آماده کند «فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ»؛ و آن را گذاشت جلوی مهمان‌ها و گفت: نمی‌خورید؟! (آن‌ها فرشته‌هایی بودند که آمده بودند قوم لوط را عذاب کنند). «فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بَعْلَامٍ عَلِيمٍ»؛ خوفی در دلش اتفاق افتاد، گفتند: نترس و او را بشارت دادند به جوانی دانشمند. «فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَةٍ»؛ خانمش فریادکنان دوید(معلوم است فال گوش ایستاده بوده! و اشکالی هم ندارد) «أَقْبَلَتِ»؛ یعنی آن‌جا نبوده «فَصَكَّتْ وَجْهَهَا»؛ محکم می‌زد توی صورتش «وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ» که من پیرزن نازا دارم بچه‌دار می‌شوم؟! «قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ»؛ گفتند: پروردگارت چنین گفته «قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ»؛ ابراهیم گفت: وظیفه‌تان چیست؟ «قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ * لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّنْ طِينٍ»؛ ما ارسال شدیم به سمت قوم مجرم تا کلوخ‌هایی بر سر آن را بریزیم «مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ»؛

^۱ . ترجمه‌های قرآن:

این ترجمه آقای مکارم است که از ترجمه‌های بسیار روان و بسیار اشتباه است. ترجمه آقای قمش‌ای روان نیست ولی بهتر است. آقای بهرامپور در ترجمه کار قشنگی کرده، ولی شاید فولادوند و خرمشاهی ترجمه‌های خوبی باشد. آقای فولادوند کلمات را خیلی خوب ترجمه کرده، و طبیعتاً به سلیسی ترجمه‌های آقای مکارم و بهرامپور هم نیست؛ چون اگر قرآن را واژه‌واژه معنا کنید، سلیس نمی‌شود. یکی از اشکالاتی که خیلی در ترجمه آقای مکارم فراوان هست، کروش‌هایی است که باز کرده. با این کروش‌ها معنی کامل می‌شود. ترجمه زیاد است ولی یکی از ترجمه‌های خوب و فوق‌العاده ترجمه آقای فیض الاسلام است، حتی در ترجمه‌های نهج‌البلاغه مثل ترجمه آقای دشتی، علامه جعفری، آقای شهیدی هنوز ترجمه‌ای در حد فیض الاسلام نداریم! به قدری ترجمه فیض الاسلام دقیق است که هیچ قابل مقایسه با دیگر ترجمه‌ها نیست، ولی سلیس نیست!

که این‌ها نشاندار شده برای اسرافکارهای قوم لوط. دقت کنید واژه اسراف برای چه موضوعی دارد به کار می‌رود؟ برای خروج از حالت تعادل فطری که قوم لوط به گناه هم‌جنس‌بازی [افتاده بودند]. این کاربرد واژه مسرف است. «فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ مؤمنان را از آن‌جا خارج می‌کنیم. «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ فقط یک خانه بیشتر پیدا نشد که آن‌ها مسلمان باشند! «وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ»؛ و برای کسانی که از عذاب الیم می‌ترسند، آن سرزمین را نشانه قرار دادیم و بعد دارد: «وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ»؛ خدا به فرشته‌ها می‌گوید (چون حضرت موسی متأخر است)؛ و در مورد موسی هنگامی که ارسال کردیم که برو به سمت فرعون با سلطان آشکار «فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» یکی از راههای خفه کردن یک تریبون

در این آیه نکات زیادی وجود دارد: اولاً «بِرُكْنِهِ» یعنی برگشت به مصاحبت رکنش. از آیه بعد مشخص است که آن رکن، همان جنود است که دارد: «فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ» این نکته خیلی قابل دقت است که آن تکیه‌گاهی که فرعون روی آن داشته، حتی مناسبات سیاسی‌اش را رقم می‌زده، یک سپاه بوده که در حقیقت آن چیزی که برای فرعون رکن محسوب می‌شود قوای نظامی و جنودی است که مناسبات سیاسی را هم باید با همان رقم بزند! در «فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ»، «باء» «بِرُكْنِهِ» «باء مصاحبت» است؛ یعنی خودش و رکنش برگشتند، در حالی که وظیفه‌ی آن قوای قهریه، ایجاد تعادل سیاسی نیست، بلکه کارش چیز دیگری است. این بسیار قابل توجه است که اگر قوای قهریه‌ای در کشوری وجود دارد، نباید کارش رکن و تکیه‌گاه شدن برای حرکت‌های سیاسی باشد!

«فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» این نکته هم قابل دقت است که اول برمی‌گردند و بعداً تهمت می‌زنند که این ساحر یا مجنون است، اما اگر این باشد که اول ببینند طرف ساحر یا مجنون است و بعد برگردند عقلایی است، در صورتی که این‌ها اول برمی‌گردند و بعد برای توجیه برگشتن خودشان، تهمت زدند. آیه بعد: «فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ»؛ ما هم او را و جنودش را گرفتیم و در دریا پرت کردیم. در حالی که در لحظات آخر این‌ها داشتند خودشان را ملامت می‌کردند.

«وَفِي غَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ»؛ و در مورد عاد که بادی فرستادیم که نازا می‌کرد. «مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ»؛ که به هرچه می‌وزید، هیچ کاری با او نمی‌کرد مگر این‌که او را مثل استخوان پوسیده می‌کرد. «وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ»؛ و در مورد ثمود هنگامی که به آن‌ها گفته شد: بخورید تا مدتی ...

تا می‌رسد به آیه ۵۱: «وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ»؛ با خدا کسی را اله قرار ندهید و می‌رسیم به آیه‌ای که گزاره‌ای کلی است «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»؛ این چنین است که قبل از آن‌ها بر هیچ قومی رسولی نیامد، مگر این‌که به او گفتند: او ساحر یا مجنون است.

این یکی از شیوه‌ها و مدل‌هایی برای بستن دهن طرف مقابل است و برای این‌که بگویند: تو حرف زن! تو که ساحری! تو که نمی‌فهمی! تو که تحصیلکرده نیستی! این حرف‌ها دیوانگی است! مثلاً می‌گویند: تو هنوز داری می‌روی مسافرت جهادی؟! دیوانه‌ای! یک مشت جوان دیوانه!

همان اول که به تو گفتند: «دیوانه» دیگر چه جایگاهی داری برای حرف زدن؟ و این «قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» اولین کاری است که در مورد این‌ها [رسولان] انجام می‌شود.

تغییر مسیر با تغییر قرین!

در آیه ۲۶ سوره مبارکه فصلت دارد: «وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ».

«وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ»؛ ما قرین‌هایش را تبدیل کردیم چون که آدم یکسری قرین‌هایی دارد. ابتدای خیلی از انحرافات آدم با قرین‌هایش انجام می‌شود. چنانچه «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (مجادله: ۲۲)؛ او تأیید روحی و تثبیت‌های الهی دارد. خیلی وقت‌ها آدم به آن کسانی که دارند با او می‌پلکد، باید توجه کند. این که آدم ببیند در طول مدت قرین‌هایش و رفقاییش چه کسانی دارند می‌شوند؟! آیا دارند این‌ها تبدیل می‌شوند، یا نمی‌شوند؟! گاهی اوقات کسی داشته با جماعتی مسجدی و نمازخوان و اهل هیئت و خمس‌بده، می‌گشته، ولی می‌بینی رفته رفته رسیده به قرین‌ها و اطرافیانی که نه خمس

می‌دهند، نه نماز می‌خوانند! بعد هم فکر می‌کند که «تغییری اتفاق نیفتاده، بلکه من رشد کرده‌ام!»، در صورتی که نمی‌داند. «وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرْآنًا فَرَيْنُوا لَهُمْ»؛ آن قرناء دارند خیلی چیزها را تزیین می‌کنند!

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (کهف: ۱۰۴-۱۰۳)؛ می‌خواهید اخسرین اعمال و زیانکارترین را به شما خبر دهم؟ کسانی که گمراه شدند و خودشان گمان می‌کنند که دارند کار خوبی می‌کنند. این که فکر می‌کنند کار خوبی می‌کنند، مگر آدم فطرت ندارد که بفهمد آیا دارد کار خوبی انجام می‌دهد، یا نه؟! مگر آدم ملهم به فجور و تقوا نیست؟! بلکه یک «فَيَضُنَّا» بی و یک تبدیلی وجود دارد؛ یعنی «بَدَلْنَا»؛ ما قرین‌هایش را برمی‌داریم و تبدیل می‌کنیم. آن موقع آرام آرام آن قرین‌هایی که با آن‌ها داشته تسدید الهی می‌شده و آن کسانی که داشتند به او الهامات می‌کردند، همان «يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً» (انعام: ۶۱) بوده، «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ» (مجادله: ۲۲)؛ بوده و رفته رفته رسیده به جایی که «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْهِمْ» (انعام: ۱۲۱)؛ شیاطین به آدم وحی می‌کنند. به اولیای خودشان وحی می‌کنند. یکی از راههای چک کردن خود، نگاه کردن به اقران خود است؛ یعنی ببیند تا حالا اقرانش که بود و حالا اقرانش کیست. می‌بینید در یک نظام تکوینی طرف یواش یواش از خمزش می‌زند؛ لذا او نمی‌تواند مثلاً بگوید: «مگر من کجا رفتم؟ مگر من چه کار کردم؟». وقتی خدا آن هدایت‌های ویژه را بردارد و پرده هدایت‌های ویژه را رقیق کند؛ مثل این است که لایه اوزون سوراخ بشود. این نمی‌تواند بگوید که «مگر من چکار کردم؟ من که همین جا ایستاده‌ام! مگر تا حالا داشتم چه کار می‌کردم؟». انگار که لایه اوزون وجود آدم دارد سوراخ می‌شود و آن موقع ضرباتی به او وارد می‌شود که نمی‌داند از کجاست؟! در صورتی که این تسدیدهای الهی و پرده‌هاست که دارد آرام آرام رقیق می‌شود و «وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرْآنًا فَرَيْنُوا لَهُمْ»؛ و این قرین‌ها همه کارهای جلو و پشت را برای او تزیین می‌کنند. یک مشت بادنجان دور قاب چین که همیشه تو را تأیید می‌کنند و در این صورت هیچ موقع به خاطر این قرتاء هیچ انتقادی نداری. «وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرْآنًا فَرَيْنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدِ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ»؛ و این گونه می‌شود که قول عذاب بر امم قبل از آن‌ها محقق می‌شود؛ از جن و انس. معلوم است که عذاب روی جنیان هم می‌آید و از همین جا مشخص است که جنیان هم تکلیف دارند.

آیه بعد دارد: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ» وقتی قرناء تبدیل می‌شوند، کافران می‌گویند وقتی میان این‌ها قرآن بر پیغمبر نازل می‌شود، به این قرآن گوش ندهید. شما بروید لغو بگویید، هوجی بازی در بیاورید، سر و صدا بکنید، میتینگ این‌ها را به هم بزنید تا غلبه پیدا کنید «لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ»؛ یعنی ما که حرفی برای گفتن نداریم، لااقل تریبون شما را تعطیل کنیم.

این هم یک ترفند دیگر است برای «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ»

مثال بعدی: در آیه ۷۲ سوره آل عمران از یک ترفند دیگر می‌گوید، دارد: «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَكُفُّوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ «از اهل کتاب گفتند: ابتدای روز بروید ایمان بیاورید. بپرسید: حرف حساب شما چیه؟ خیلی شما باحال هستید! بعد آخر روز بگویید: خیلی هم حرفی نبود! این همه که گفتند بیایید بیایید، ولی خیلی هم خبری نبود!» و توی دل مؤمنان را خالی بکنید. این‌ها خیلی ضربه‌های مهلکی است و اصلاً طرف مقابل ساکت می‌شود! این‌که شما بیایی حرف را گوش بکنی و بعد به عنوان تواب معرفی بکنی! مثلاً بگویی: «این را به ما نگو! ما خودمان ۸ سال جنگ را در جبهه‌ها بوده‌ایم! این خبرها هم نیست! سرمان کلاه رفت!» این خیلی توی دل همه را خالی می‌کند. در این جور موارد کلاً باد آدم خالی می‌شود! «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ»؛ اول روز بروید ایمان بیاورید به آن چیزی که مؤمنان ایمان آوردند «وَأَكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ آخر روز بروید کافر بشوید و بگویید چیزی نبوده و حرف حسابی هم نبوده!

این هم یک ترفند دیگر است برای «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ»

چگونه قرآن بخوانیم؟

خیلی وقت‌ها آدم وقتی این آیات را می‌خواند حتی خود ما فکر می‌کنیم که مثلاً یعنی چه؟! یعنی چه که بجنگید و برزمید؟! باید آیات معرفتی خواند!

این‌که اصرار دارم قرآن را با بدن لخت بخوانید، برای این است که قبل از خواندن قبل از این‌که قرآن موضع شما را مشخص کند، موضع خودتان را مشخص نکنید! [قرآن باید مشخص کند که] شما چه باشید، وگرنه اخلاق فردی قرآن را می‌پذیری، ولی اخلاق اجتماعی و اخلاق سیاسی قرآن و جنگ را نمی‌پذیری!

خیلی از آیات به شما خطاب می‌کند که اگر شما خودتان را لخت کنید، می‌بینید در خانواده خودتان نیستید! کنج محراب و سجاده هم نیستید! وسط میادین سیاسی، اقتصادی هستید. وسط میدان جنگ هستید. رهبر دارید. گروههایی کنارتان هستند. آدم‌هایی کنارتان هستند. تعامل شما را با آن‌ها دارد تنظیم می‌کند و قرآن این مجموعه است. اگر قرآن را از این مجموعه خالی بکنید، اتفاق بدی خواهد افتاد! اگر بگویید: ای قرآن! بایست تا من موضعم را مشخص کنم! من انسانی هستم دارای شغل فلان جور، و نهایتاً در خانواده سر سجاده! حالا بگو چه؟! می‌بینید که عملاً آیات فراوانی با شما حرف ندارد، مگر این که آنقدر آن آیه را رقیق کنیم که یک نکته فردی از آن دربیآوریم! و بعد بگوییم حالا شد! در صورتی که اگر قرآن را به همان نابی خودش بگیرید، قشنگ شما را بلند می‌کند و هر جا خواست باید شما را ببرد، نه این که ما جلوی قرآن مقاومت کنیم! اگر قرآن را بخوانید و نه گزینشی! به قول خانم آرین که همه خطابات یا ایها الذین آمنوا را گذاشته بود، سهیلا! (البته کلیت این کار خوب است). تا تکلیف «قاتلوا» و پیکار خودت را مشخص کنی، نه این که بگویی: این آیه که مال مردهاست! اگر این آیه مال مردها بود خود قرآن می‌گفت؛ چنانچه قرآن از این تفکیک‌ها زیاد دارد. بلکه آن جا تکلیف خودت را در ماجرا پیدا کن! از روی قرآن برخورد سیاسی خودت را مشخص بکن! برخورد اجتماعی خودت را مشخص بکن!

در سوره مائده آیه ۱۴ یک حرف جدی دارد. به شما می‌گوید: «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ»؛ ما از این مسیحی‌ها میثاقشان را گرفتیم. «فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ»؛ از آن چیزی که به آن‌ها تذکر داده شده بود بهره‌هایی از آن را فراموش کردند. خدا هم با «فای تفریع» می‌گوید: «فَأَعْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ تا روز قیامت بین این‌ها ما عداوت و بغض گذاشتیم؛ چون که «فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ». این قرآن گزینش شده که همان «جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (حجر: ۹۱): قرآن پاره پاره است. قرآنی که پاره‌ای از آن دم دست است و دارد با آن کار می‌شود و پاره‌ای از آن اصلاً دم دست نیست! البته اشکالی ندارد آدم روی قرآن کار موضوعی بکند؛ مثلاً بحث‌های خانوادگی، بحث‌های جنگ، ولی این گونه نباشد که از آیاتی بگذریم و برویم در آیات بعد! برای چه عبور کنیم؟ مگر این قرآن برای ما نیست!

«فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» این جریانی عمومی است که

اگر جامعه مسلمان هم بخواهد در برابر قرآن بکند، همین نتیجه‌اش است.

ادامه بحث

مثال بعدی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» ای مؤمنین با کفار

کنار دستتان پیکار کنید و باید کفار در شما سرسختی ببینند. (چیز غلیظ است که سفت می‌شود) سفت بودن مقابل کفار مهم است.

یکسری کفار هستند که به ما کاری ندارند. سوره مجادله سند روابط با کفاری است که با مسلمان کاری

ندارند و کلی هم قرآن در آیات تحریم به این کفار حال داده! که کمکشان هم نکنید! روابط عادلانه برقرار نکنید! مناسبات سیاسی داشته باشید که «ان الله يحب المقسطين».

یکسری کفاری هستند که با ما کار دارند، در این جا قرآن دارد «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» این سفتی باید

دیده بشود. از آن طرف در آیات انفال از آیه ۱۵ هست که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا

تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ» (۱۵): وقتی با انبوهی از کفار برخورد کردید، به آن‌ها پشت نکنید! «وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دِبرَةً»؛

کسی که در آن روزها پشت کند (این پشت کردن را قرآن به حالتی تحقیرآمیز بیان می‌کند) «إِلَّا مَتَحَرِّفًا

لِقِتَالٍ»؛ الا برای دو حالت: یکی متحرف بشود. حرف یعنی کناره؛ یعنی به کناره‌های لشگر برسد تا موقعیت

نظامی‌اش را عوض کند «أَوْ مَتَحَرِّفًا إِلَى فِئَةٍ»؛ یا برگردد برود با گروهی دیگر بجنگد. در غیر این صورت

«فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»

این هم یک ترفند دیگر است برای «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ»

از آیه ۱۲۴ سوره توبه دارد: «وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً»؛ وقتی سوره‌ای نازل می‌شود «فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ»؛ یک

عده از آن‌ها به حالت تمسخر می‌گویند: «أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا»؛ الان با این سوره ایمان تو زیاد شد؟! حالا

خیلی مؤمن شدی؟! خیلی حرف حسابی زده شد؟ کدامتان ایمانتان زیاد شد؟ بعد خدا می‌گوید: «فَأَمَّا الَّذِينَ

آمَنُوا فَرَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»؛ مؤمنین ایمانشان زیاد می‌شود و بشارت پیدا می‌کنند. «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي

قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ»؛ و در حقیقت پلیدی بر پلیدی‌شان اضافه می‌شود و می‌میرند در حالی که کافرند.

این هم یک ترفند دیگر است برای «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ»

باز آیات دیگری در این مایه وجود دارد. مثلا در آیه ۳۱ انفال به این‌ها می‌گویند: «وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا»؛ وقتی برای این‌ها آیات را می‌خوانند می‌گویند: خوب حالا که چی؟! «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا»؛ ما هم می‌توانیم از این حرف‌ها بزنیم! این حرف‌ها که کاری ندارد! «إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»؛ این‌ها همان افسانه‌های گذشتگان است!

ترفند زیاد است. این هم یک ترفند دیگر است برای «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ»

یا در سوره صاد آیه ۶ که دارد: «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ»؛ که شما گول این‌ها را نخورید! این مطلبی است برنامه‌ریزی شده! در صورتی که پیامبری برنامه‌ریزی ندارد. در آیات بعد که نگاه بکنید، وقتی به پیامبران می‌گویند: معجزه بیاورید! می‌گویند: مگر دست من است که معجزه بیاورم! اگر به اذن الله معجزه بیاید، می‌آورم. (آن هم معجزه‌ای که آنان می‌خواهند!) اما این که می‌گویند: تو برنامه داشتی برای این‌که بیایی چنین حرف‌هایی بزنی و حکومت را بگیری، خودش یکی از تهمت‌هاست
ما می‌خواستیم آیه «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» را با چند مثال توضیح بدهیم.

وقتی دستشان را جلوی دهن این‌ها گذاشتند، آن وقت خودشان حرف زدند. ابتدا دو تا حرف علمی می‌زنند که این دو تا شبهه علمی است. اولاً می‌گویند: «إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ»؛ ما به آن چه تو به آن مبعوث شده‌ای کافریم. اولاً آن را قبول نداریم «وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ»؛ یعنی «انا لفی شک مریب مما تدعوننا الیه»؛ راجه به آن چه که داری ما را به آن دعوت می‌کنی، یک شک مریب داریم و رسل این جوری جواب می‌دهند که «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرٍ»؛ اصلاً خدا شک دارد؟! در خدا شکی وجود دارد؟!!

واژه «مُرِيبٍ» با واژه‌ی «شک» فرق دارد. «ریب» آن حالت اضطراب و نگرانی و دلهره‌ای است که در دل ایجاد می‌شود. اما در شک اگر یقین به چیزی نداشته باشید، شما مشکوک هستید؛ مثلا اگر شما ندانید ارتفاع این ساختمان چقدر است، این شک، شک مریب نیست؛ شکی نیست که اضطراب ایجاد کند. شک

دلهره آور و دغدغه دار نیست، ولی یکسری شک‌ها ریب آور است. این که بعضی اصولیین این روایت را جزء ابواب استصحاب آورده‌اند، ربطی به ریب ندارد که «دع ما یریبک الی ما لا یریبک»؛ آن چیزی که دارد در تو دارد ریب ایجاد می‌کند، رها کن به سمت آن چیزی که در تو ریب ایجاد نمی‌کند. بحث این نیست که چیزی را که شک داری کنار بگذار و چیزی را که شک نداری بگیر، بلکه یعنی آن چیزهای را که به شما عرضه می‌شود و در شما دغدغه و دلهره ایجاد می‌کند و آرام آرام اطمینان نفس و آن حالت طمأنینه را از شما می‌گیرد، رها کن! و به سمت آن کار و آن وعده و آن پیشنهادی برو که وقتی آن را قبول می‌کنی، دارد یک حالت خوبی در شما ایجاد می‌کند. پس آن را رها کن به نفع این.

دیگر این که شبهات علمی که مطرح می‌شود، در بیشتر اوقات پس‌زمینه‌ای با شهوت‌های عملی دارد. خیلی وقت‌ها یک نفر با شبهه‌ی علمی می‌آید، ولی در پس آن یک گرایش‌های عملی خوابیده که این شبهه علمی پیش می‌آید! قاعده دعوت انبیاء و قرآن هم بر این نیست که دقیقاً یکی یکی بیایند و به شبهات علمی پاسخ دهد؛ یعنی در کنفرانس شرکت نمی‌کند. چون یک گرایش‌های عملی و یک شهوت‌های عملی وجود دارد و می‌خواهد آن‌ها را توجیه بکند، لذا دارد بابت آن یک شبهه علمی می‌کند. خدا هم از روی این شبهات پرده برمی‌دارد؛ مثلاً در سوره قیامت دارد: «أَيُحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسْوِيَ بَنَانَهُ»؛ انسان گمان می‌کند که ما نمی‌توانیم این استخوان‌ها را جمع و جور کنیم؟! ما حتی سرپنجه‌ی او را هم جمع می‌کنیم. این حرفی که قرآن می‌زند به صورت برهان که نیست. می‌گوید: بزرگ‌تر از این‌ها را ما انجام می‌دهیم. بعد پرده برمی‌دارد از محتوای دل طرف! «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»؛ انسان می‌خواهد با این حرف‌ها جلوی پای خودش را باز کند. وگرنه مشککش این نیست که چه خواهد شد؟ آیا قیامت و جزائی هست؟! آیا پاداشی هست؟ آیا چنین نظامی هست؟! قیامت چه جوری است؟ شبهه‌ی آکل و مأكول چیست؟ بلکه می‌خواهد جلوی پایش را باز بکند تا بتواند حرکت بکند و آن موقع «يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ شروع می‌کند به گیرهای علمایی دادن! که مثلاً این روز قیامت کی است؟ چه جوری است؟ مواقف حشر چیست؟ گاهی کسی اصل معاد را پذیرفته و پیرامون آن می‌خواهد بحث کند، ولی یک موقع هی گیر می‌دهد و خدا هم پرده برمی‌دارد! و می‌گوید: این قدر گیر نده! من که می‌دانم تو که هستی! تو داری با این شبهات

جلوی راه خودت را باز می کنی. وقتی سؤال می کند «يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» خدا می گوید: «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ * وَخَسَفَ الْقَمَرُ * وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ * يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُغُ»؛ وقتی گفתי این المفر، «كَلَّا لَأَوْرَزَ»؛ دیگر پناهگاهی نیست. اصلا فضای جواب به فضای آن گفتمان نمی خورد.

یکی از کدهای قرآن «بل» است که در عربی برای اضراب للانتقال است و فراوان؛ یعنی مطلب اصلا این نیست! یک نوع پرده برداری است از آن کاری که او دارد می کند. این را برای این می گویم که در آیات بعد به نکات جدیدی در گفتمان می رسید. در این آیات شبهه‌ی علمی است و در آیات بعد نکته اصلا چیز دیگری است!

مثلا در سوره زخرف آیه ۲۰ این‌ها یک شبهه‌ی علمی مطرح می کنند. «وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ»؛ اگر خدا نمی خواست که ما این‌ها را عبادت نمی کردیم! این‌ها چه کسانی هستند در آیه ۱۶ دارد: «أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُم بِالْبَنِينَ؟»؛ آیا خدا دخترها را گرفته و پسرها را به شما داده؟ (البته این به معنی خراب کردن بنات نیست؛ چون آیه داریم «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ» (نحل: ۵۸) (زخرف: ۱۷)؛ هر موقع راجع به دختر دار شدن است بحث بشارت است. این‌ها چهره‌شان سیاه می شد وقتی به آن‌ها بشارت می دادند که دختردار شده‌اند و بعد «يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ»؛ از این بشارت سر می گذاشتند به بیابان «أَيُّمَسِكَ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ؟» (نحل: ۵۹)؛ می گفته با حالت خواری این را نگه دارم یا دفنش بکنم؟ برایشان دو تا آیتم بیشتر وجود نداشته: یا این‌که به خواری قبول کنند که دختردار شده‌اند، یا باید دفنش بکنم. «أَوْ مَن يُنَشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» (زخرف: ۱۸) در این آیه توصیف دقیقی وجود دارد راجع به خانم‌ها. وقتی در آن کانتکست به این‌ها بشارت داده می شود در ادامه می گوید: «أَوْ مَن يُنَشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ»؛ کسی که نشو او یعنی ایجاد او (و نه نمو به معنی رشد) در زیور است، نه این‌که روی تربیت میل به زیور دارد! چون یکی از شبهات این است که دختر و پسر هیچ فرقی با هم ندارند! آن چیزی که باعث تفاوت در روحيات شده، این است که مردم با فرزند دختر یک جور برخورد می کنند و با فرزند پسر یک جور دیگر. این را به سبکی عادت می دهند و آن را به سبکی دیگر، در صورتی که این آیه مهر بطلان بر این تصور می زند که دارد «أَوْ مَن يُنَشَأُ فِي الْحِلْيَةِ» [نه «او

من ینمو فی الحلیه» [نشو و ایجاد، نه نمو و رشد. اصلا نشو و ایجاد دختر در حلیت و زیور است و چون نشوش در حلیت است «وَهُوَ^۲ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» نه در همه جا، بلکه در خصامها و دعوایها و جدالها غیر مبین است. آن موقع آن بحثهایی که در روایات داریم «با زن مشورت نکنید» که اکثراً سند ندارد و مقداری از آن قابل توجیه است، مال همین فضاست؛ فضاهای خصام. همان که امیر المؤمنین می گویند: «المرأة ریحانة لیست بقهرمانه» قهرمان به معنی پهلوان نیست؛ چنانچه مترجمین به غلط معنی می کنند، از جمله ترجمه آقای دشتی. قهرمان یعنی پیشکار؛ رئیس دفتر که دارد چک می دهد و چک می گیرد و کارگزار طرف مقابل است. حضرت می فرمایند: زن کارگزار تو نیست. او را در جدالها وارد نکن! در فضاهایی که عصبانیت ایجاد شود، موجهای بلند تولید شود، زن غیر مبین است و اشکالی هم نیست؛ چون انشاء در حلیه کارکردهایی برای خودش دارد که او دارد آن کارکردها را پیش می برد. قرار هم نیست که در خصام شرکت بکند).

در ادامه آیه دارد «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَائًا»؛ اینها ملائکه را دختر قرار دادند که خدا به آنها تیکه می اندازد که «أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ»؛ شما شاهد خلق اینها بودید؟! «سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ»؛ شهادتشان مکتوب خواهد شد و بابت این فکر از آنان سؤال خواهد شد. و بعد دارد: «وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ»؛ می گویند: اگر خدا نمی خواست ما اینها را عبادت نمی کردیم! حالا که به عبادت بتها افتاده ایم، پس خدا اگر می خواهد جلوی ما را بگیرد! ببینید این شبهه علمی است و سنگین هم هست.

خیلی از کسانی هم که وارد حیطةها و عرصههایی می شوند و خدا هم دارد برایشان می آورد و دارد سرعتشان را تند می کند، می گویند: خب خدا می خواهد! اگر نمی خواهد جلویمان را بگیرد! تازه سوگلی خدا هم هستیم که برای ما این جور می خواهد! اگر می خواهد ما را در مسیر دیگری بیندازد! و خدا جواب می دهد که «مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»؛ اینها هیچ نمی دانند! فقط به یک ظن و گمانی بسنده کرده اند. خرص به معنی گمان زدن است.

^۲. در این آیه «أَوْ مَنُ يَنْشَأُ فِي الْجَلِيَّةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» ضمیر «هو» به «مَن» بر می گردد که اولین مرجع ضمیر است و برگرداندن ضمیر مذکر به «مَن» اشکال ندارد. «يَنْشَأُ» هم به همین دلیل مذکر آمده.

(سؤال) ج: در همین آیات سوره ابراهیم «وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ» توضیح خواهیم داد که انبیاء ضرورتاً با ملحدان سروکار نداشتند، عمدتاً مشرکان و کافران بوده‌اند؛ لذا یکی از وجوه «بلسان قوم» همین است که انبیاء یا با مشرکین برخورد می‌کردند، یا با کفار. مگر به ندرت ملحدینی بوده‌اند؛ یعنی مثلاً جواب ملحد کمونیست را نداده. خیلی باید در قرآن بگردید تا چنین چیزی را پیدا کنید. انبیاء با کسانی برخورد داشتند که یا اهل کتاب بوده‌اند که پیامبر جدید را قبول نمی‌کردند و می‌شدند کافر، یا بت‌پرست‌هایی بودند که با منطق خودشان بت می‌پرستیدند که می‌شدند مشرکین و با ملاحظه هم خیلی برخوردی نداشتند؛ لذا این‌ها هم خیلی در قرآن شفاف نیست. اگر یک نظام ملحدی باشد باید بگردیم و در قرآن پیدا کنیم و مستقیم از قرآن نمی‌توانیم جواب بدهیم. یعنی با کسی که اصلاً خدا را قبول ندارد، برخورد نداشته‌اند.

(سؤال) ج: خیلی از شبهات در فضای کفر و شرک دارد ایجاد می‌شود، و برای بخش الحاد در مجموعه قرآن باید بگردیم و بیابیم، ولی در بحث کفر و شرک بیشتر مشکلاتشان علمی نبوده، بلکه ریشه در شهوت‌های عملی داشته که به صورت مشکلات علمی خودش را نشان می‌داده.

«أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ» (زخرف: ۲۰)؛ ما به این‌ها کتابی دادیم که به آن کتاب مستمسک شدند. می‌خواهد بگوید این‌ها نه عقلی داشتند که با عقلشان کار بکنند؛ [به عبارتی] نه عقل معتبر و نه نقل معتبری این وسط بوده که چنین حرفی را مستند به آن بزنند. «بل»؛ اصلاً این حرف‌ها نیست! یعنی چه که «أَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ»؟ اول می‌گوید: شما یا باید عقل معتبر یا نقل معتبر می‌داشتید. این همان شبهه خلط تکوین و تشریح است و بعد هم اصلاً حرف این نیست! «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ»؛ بلکه حرف این است که ما پدرانمان را در مسیری دیدیم (امه از «أم» می‌آید به معنی قصد کردن) ما هم در پی راه آن‌ها اهتدا می‌شویم و راه پیدا می‌کنیم. آن شبهه شبهه‌ی علمی بود، ولی جوابش این است. بعضی می‌پرسند ما چه جوری بگوییم چهارشنبه سوری نه؟ چه جوری بگوییم اسرافکاری در عروسی‌ها و جشن‌ها نه؟ چون می‌گویند: «همه دارند این جوری می‌کنند، ما هم این جوری می‌کنیم. گیر، نده!»

این عبارت را در آیه بعدی سوره ابراهیم هم می بینیم که می گوید: «تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَنَا»؛ این ها می خواهند ما را از راه پدرانمان باز دارند.

اول آن حرف علمی زده می شود و یک جواب فی الجمله داده می شود که «افی الله شك فاطر السموات و الارض» و بعد حرف رسمی شان و آن گرایش اصلی آن ها را خدا وسط می آورد و می گوید: اصل حرف شما این بوده، نه آن!

(سؤال) ج: این که می گویند «بل اضراب للانتقال» است یعنی حرف اصلی این است؛ مثل «بل یرید الانسان لیفجر امامه» دارد مطلب را انتقال می دهد به این نکته.

جمع بندی بحث

۱- اجمالا گفتیم آیه «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» چیست و چه راههایی دارد. این که این شبهه چه بک گراندی دارد

۲- ماجرای این شبهات از طرف چه گروههایی طرح می شود که قرآن خودش نشان داده این جور شبهات از طرف چه گروههایی طراحی شده؟ فعلا در این سوره می بینیم که مردم دارند چنین شبهاتی می کنند، ولی در آیات خواهید دید که قضیه این نیست! مردم بالاصالة چنین شبهاتی نمی کنند!

اصل تغافل

در شرح ابن ابی الحدید جلد ۲۰ صفحه ۳۳۳ یک حدیث روان شناسانه بیان شده از وجود نازنین امیرالمؤمنین، «إِذَا عَاتَبْتَ الْحَدَّثَ فَاتَّرَكَ لَهُ مَوْضِعًا مِنْ ذَنْبِهِ لِأَنَّهُ لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا خَرَجَ عَلَى الْمَكَابِرِ»؛ وقتی داری یک نوجوان و جوان را مورد عتاب قرار می دهی (این را به مشایخ نمی گوید، کلیت دارد. هر موقع در برخورد با جوان و حتی با خودتان و با رفیقتان و با همسران و ووو وقتی داری او را مورد عتاب قرار می دهی) و مشکلات او را یکی یکی ذکر می کنی، موضعی از گناهها و خطاهایش را رها کن، همه را افراز نکن! چون این او را وادار به سرسختی می کند.

بعضی وقتها ما می خواهیم یک نفر را شیرفهم کنیم به تمام اشکالاتش! مثلاً یک دعوایی شده و ما می خواهیم سنگ هایمان را از هم وا بکنیم، یکی یکی افراز می کنیم. می بینید می رسید به ۲۰ تا ۳۰ تا اشکال

در یک حادثه و در یک برخورد، و این در طرف سرسختی درست می‌کند. آدم خودش می‌فهمد چه اشتباهاتی کرده. باید مقداری زمان بگذرد. در یک سربالی یک زن و شوهری گفتند بیایم اشکالاتمان را به هم بگوییم. معمولاً این کار در ابتدای ازدواج که همه دارند پرواز می‌کنند پیش می‌آید و این یکی از کارهای خیلی بی‌خود است! اصلاً کسی نباید به کسی پیشنهاد بدهد که به کار من دقت کن! چون کاملاً ذهن طرف را ریز بین می‌کنید و شروع می‌کند به لیست کردن! و افراز کردن تمام خطاهای طرف مقابل. اتفاقاً باید برخی از خطاها و انداخته بشود و اصلاً گفته نشود، اگر بگویید مشکل این و این و بقیه‌اش هم بماند، طرف را در هاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد که طرف در خودش دقت بکند که دیگر چه چیزهایی هست و او با انباشتی از مشکلات بیرون می‌رود! و این که او دارد چه فکری درباره‌ی من می‌کند؟!

این حدیث حالت تکمله‌ای دارد بر «ومن عفی و اصلح»

مثلاً یک مدیر مدرسه، یک معلم راهنما از شما راجع به رفیقتان، همسرتان می‌پرسد، از آن کار یکی از آن‌ها را بگویید و بس کنید و بقیه‌اش را نگویید! شما اگر در صفحه‌ای دو تا نقطه بگذارید، طرف می‌فهمد اول و آخرش را چه طوری بکشد. لزومی ندارد آدم‌ها را شیرفهم کنیم و نکات و عیوبش دقیقاً افراز بشود؛ چون او سرسختی می‌کند و حرف‌های حق شما را هم قبول نمی‌کند.

صلوات!